

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

درویش وردک

۱۳ اگست ۲۰۱۵

## مجلس پنجاه ونهم (در عدم تملق)

روزجمعه نهم ماه رجب سال ۵۴۶ هجری قمری، شیخ عبدالقادر (رضی الله تعالی عنه) فرمودند: گفتار انسان حریص و طمع ورز، از تملق و مداهنه خالی نیست. کلامش تماما پوست بدون مغز است، و صورت عاز از معنی. طمعکار از حقیقت بدور است، همانگونه که حروف طمع از نقطه بی بهره است.

ای بندگان خدای اعمال و رفتار تان صدق و راستی داشته باشید، تارستگار شوید. صادق دارای همت عالی است، بگفتار کسی فریفته نمی شود.

خداوند متعال بر انجام هر آنچه که اراده فرماید قادر و تواناست، و هرگاه قصد انجام امری را داشته باشد، وسیله و عامل آنرا فراهم می کند.

راستی شما مرا بنطق می آورد و دروغتان بسکونم و امیدارد. بهر اندازه که شما طالب باشید، من راهنمایی و ارشاد میکنم. (یاغلام) اگر از برکات علم اندکی رادار اباشی، هیچگاه جهت حظ نفس و رضای شهوات، درگاه سلاطین را ملازم نمی شوی، زیرا عالم پای رفتن به درگاه غیر خداراندارد، و زاهد دست گرفتن از دیگران را، و محب و دوستدار واقعی خدائیز فاقد دیده ای است که بآن دیگران را ببیند، محب و دوستدار واقعی خدائیز فاقد دیده است که بآن دیگران را ببیند، محب صادق بگونه ای است که اگر تمامی مخلوق پیش چشمش حاضر شوند، جز به محبوبش نمی نگرند، دنیا در نظر او قدری ندارد و در دیده قلبش آخرت را نیز وزنی نیست، و بالاخره جز مولا هیچ چیز در نظر او ارج و مقامی ندارد.

عاقل باشید، (بینش، عقیده و نیرویتان) بر اساس استواری مستقر نیست، بیشتر شما از گفتار بی معنی پیروی میکنید، کلام اکثر متکلمین صرفا زبانی است و از حقیقت قلبی عاریست. طنین گفتار منافق در زبان است، اما گفتار صادق از قلب سرچشمه می گیرد، قلب صادق بر درگاه حق ملازم است، و سروباطنش به قرب پیوسته، و آن قلب ملازم بر باب حق همواره درخواست میکند تا اذن دخول یابد. اما تو دروغگو، در هیچ یک از احوالت صادق نیستی، و راهی به درگاه حق نداری. تو کوری چگونه میتوانی دیگری را رهبری کنی؟ چه چیز ترا کور کرده است؟ هوای نفس، پیروی شهوات، حب دنیا ترابه نابینائی کشانده است، پس بیا و تا این کوری در ظاهر است، معالجه اش کن، و گرنه به کوری باطن بدل شده، و بر اصرار در معاصی و ادارت میکند و بالاخره منجر به کفرت می شود.

هر کس طاعت و عبادتش خاص خدا باشد، در پیشگاه حق دارای قدر و منزلت خواهد بود، و همواره گوش فرمان او خواهد داشت. هفتاد نفر از اصحاب موسی (علیه السلام) برای شنیدن خطاب حق برگزیده شدند، و بمجرد اینکه خطاب را شنیدند، جملگی بیهوش شدند، و تنها موسی (علیه السلام) هشیار ماند تا خطاب حق را گوش فرادهد، وقتی اصحاب بیهوش آمدند گفتند، ما طاقت و توان شنیدن کلام حق را نداشتیم، تو ای موسی میان ورب العزه واسطه باش. موسی (علیه السلام)

خطاب حق رابرایشان بازگردد. موسی چراقادربه شنیدن کلام حق بود، و دیگران نبودند؟ مسلماً بجهت قوت ایمان و عبادت خالصانه و بندگی حقیقی بود، و دیگران بجهت ضعف ایمان قادر به درک و شنیدن کلام حق نبودند، اگر آنچه که موسی (علیه السلام) به آنها ابلاغ نموده بود، می شنیدند و بحقیقت بکار می بستند، و امر و نهی خدار اطاعت می کردند، آنان نیز قدرت اصغای کلام حق رامی یافتند.

همچنین شیخ (رضی الله تعالی عنه) فرمودند: من بر تمام دروغگویان منافق و تمام عاصیان اوامر حق، مسلط هستم، امیر این عاصیان ابلیس و کوچکترین ایشان شخص فاسق است. من دشمن کلیه گمراهان و گمراه کنندگان که با باطل دعوت می کنند، هستم، و این کار را با اتکاء به قدرت و توان خویش انجام نمی دهم، بلکه بقدرت و اراده خداوند متعال متکی می باشم.

ای منافق، بدان که نفاق در قلبت ریشه دوانیده، لازم است هر چه زودتر توبه کرد و از ریاء و نفاق دست برداری. بدان آنچه را که من یافته ام، اگر از جانب خدای عزوجل باشد، نیروئی است که بقدرت و توان خداوند عمل می نماید، بابالهای قدرت بپرواز درمی آید، به درون خانه های قلوب وارد میشود و معانی و ضمیر را مشاهده می نماید، اگر از هوای نفس و شیطان باشد، از حقیقت عاری است و بزودی ذوب میشود، پراکنده میشود، و ریشه کن میگردد، زیرا خدای متعال هیچگاه دروغگو را تائید نمی کند، و منافق را یار نیست، و به تارک شکر و منکر نیز عنایتی نمی کند. هر کس نفس به نفاقش وادارد، بجائی و به چیزی برسیده است، بلکه نفاقش موجب سوختن دینش میگردد.

ای مریدان، من آنچه لازم بود گفتم، اما شما میگریزید، و بدان عمل نمی نمائید. دروغ نگوئید، در هیچ سینه ای دو قلب وجود ندارد، بلکه هر کس یک قلب دارد، و هرگاه مملو از حب و علاقه به چیزی شد، طبعاً چیز دیگری در آن جای نمی گیرد.

خدای متعال فرموده است: «**مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ**» - (خداوند دودل را در سینه مردی (انسانی) قرار نداده است. **سوره احزاب آیه ۴**). بنابراین امکان ندارد که قلبی خدارا دوست داشته و به همان سان مخلوق را، قلبی متوجه دنیا و به همان گونه متوجه آخرت باشد. اگر قلب متوجه خدا و ظاهر متوجه خلق باشد، بخاطر مصالح اجتماعی اشکالی ندارد. اگر جاهل نفاق و ریاداشت، به آن اندازه مهم نیست که عالمی به زشتی ریاء و نفاق آگاه و دارای این صفت زشت و ناپسند باشد. جاهل عاصیان میکند، ولی عالم مضار عاصیان رامیداند، لذا باید مطیع باشد. آنکه در گرد آوردن مال دنیا حریص است، بواسطه ریاء و نفاقی است که در وجودش ریشه دوانیده است، و کسیکه مهار نفس را در اختیار داشته باشد، از این صفات مذموم بدور است.

مؤمن بواسطه انجام فرایض بخداندیک می شود، اما بندگان حقیقی نوافل را تنها به عنوان نافلة و غیر واجب انجام نمی دهند، بلکه تمام عبادات غیر واجب را نیز وظیفه خود میدانند، لذا میتوان گفت نوافل ندارند، هر چه هست وظیفه است و تکلیف، دوست خدار معلمی است باطنی که آنان رامی آموزد، و هشدار دهنده ای است که ایشان راهشیر می کند، و خدای متعال نیز تمام اسباب و وسایل رابرایشان فراهم میسازد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) فرموده است: «**لَوْ أَنَّ الْمُؤْمِنَ عَلَى قُلَّةٍ جَبَلٍ لَّفُيِّضَ اللَّهُ لَهُ عَالِمًا يَعْلَمُهُ**» (چنانچه مؤمن به قله کوهی هم باشد، خداوند معلمی برایش قرار میدهد که او را تعلیم دهد).

گفتار صالحین را عاریه مگیر و با آن تکلم مکن و آنرا بخویش نسبت مده، چیز عاریتی پنهان نمی ماند. از مال خود استفاده کن، نه از مال دیگران. بادست خود پنبه بکار، آبیاریش کن، آنرا بتاب و بصورت پارچه درآور و از آن لباس بدوز، مراد اینست که همواره از حاصل رنج و زحمت خود بهره بگیر، نه از کار و زحمت دیگران، به آنچه که در اختیار داری شاد باش، و چشم طمع بدست دیگر افراد مدوز.

هرگاه کلام دیگران را گرفتاری و آنرا بخود نسبت دادی، و بدان تکلم نمودی، قلب انسانهای صالح نسبت بتو خشمگین میشود، اگر عملت درست نباشد، گفتارت نیز فاقد ارزش خواهد بود، چون هر سخنی بر پایه عمل استوار است، خدای متعال فرموده است: «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» - (به پاداش اعمالتان به جنت وارد شوید. سوره نحل آیه ۳۷).

در شناخت خداوند کوشش کنید، که شناخت خداوقتی حاصل شود، شخص از خویش غایب، و در عظمت و قدرت و علم حق فانی می گردد. بدانکه گفتارت نشانگر آنچیزی است که در قلبت وجود دارد، و زبان ترجمان دل است. نشان عدم ثبات قلب اینست که گفتار گاهی صحیح است و گاهی باطل، و زبان قادر بر درگون کردن آن باطل نیست، اما هرگاه دل ثبات یافت، زبان نیز بصلاح می آید. اگر قلب از شرک خالی بود، زبان و گفتار آن صحیح است و درست، و اگر شرک در قلب رخنه نماید، کلام نیز رنگ دروغ و خطا می پذیرد.

از میان گویندگان و سخنرانان کسانی هستند که از قلب سخن می گویند، و کسانی دیگر از سروباطن، و برخی نیز سخنانش نشانه یافته از هوای نفس و شیطان درون است.

**بار خدایا، ما را در ردیف مؤمنان قرار ده، و از زمره منافقان مگردان. آمین.**

(هشیار باش که) اگر نسبت به کسی در خود احساس محبت نمودی، یا نسبت بدیگری بی محبت بودی، از روی هوای نفس و خواست خود نباشد، بلکه باید حب و بغضت را نسبت بدیگران با میزان کتاب و سنت بسنجی، اگر کسی را تابع شرع دیدی، در محبت بدو پایدار باش، و اگر مخالف شرعش یافتی از وی دوری گزین و بر مخالفت با او بیفزای. در هر حال حب و بغضت بجهت اجرای مقاصد خویش نباشد، در دوستی و دشمنی تنها رضای خدارا منظور نظر داشته باش و بس. هرگاه در مورد کسی شک داشتی، به قلب صدیقین مراجعه نما، زیرا قلب ایشان مملو از صفا و حب خداست و از هر چیز و هر کس بدون زدیکتر، و این بدین خاطر است که آنان به کتاب و سنت عمل می کنند. نه امیال و هوای و هوسهای خود، و از این جهت است که بر اسرار علم آگاهی یافته، و به تشخیص حق و باطل توانا می گردند. هر انسان مؤمن را نوری در دل است که بوسیله آن می بیند، و بدین علت است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) فرموده است: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (از فرست وزیرکی مؤمن پرهیز نمائید، زیرا او بوسیله نور خدا مینگرد). عارف مقرب را نیز نوری است، که مقام قرب خود را در پیشگاه حق، بدان مینگرد، و میزان حب حق را در دل خود نیز بدان مشاهده می نماید، و تمام این مواهب ناشی از صفای باطن است، و در سویدای دل جای دارد. عارف همواره با قرب حق در حال نشاط و سرور است، و از خلق جدا و به حق پیوسته است.

برخی دل آگاه و زبان آورند، و گروهی دل آگاه، اما کندزبانند، ولی منافق زبان آوراست و کوردل، تمام علم- و ایمانش- در زبان است، روی این اصل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) فرموده است: «أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُنَافِقٌ عَلِيمٌ اللِّسَانِ» - (آنچه که مرا بیشتر درباره امتم بیمناک میسازد، منافق زبان آور است).

بچیزی فریفته مشو، خداوند فعال مایرید است، تمام امور در دست قدرت اوست. از اینروست که یکی از صلحا روایت می کند که: «روزی به دیدن برادری دینی رفت و گفت: ای برادر بیا تا بر حال خود گریه کنیم، چون نمیدانم خدا با ما چه خواهد کرد». چه زیبا گفته است!! و این گفتار زیبا به این دلیل است- که فرد صالح خداشناس است، و گفتار رسول گرامی (صلی الله علیه و سلم) را نیز شنیده است که فرموده است: «يَعْمَلُ أَحَدُكُمْ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى لَا يَبْقَى بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ أَوْ بَاعٌ فَتَنْدُرُكَ الشَّقَاوَةُ فَيَصِيرُ مِنَ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى لَا يَبْقَى بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ أَوْ بَاعٌ فَتَنْدُرُكَ السَّعَادَةُ فَيَصِيرُ مِنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» - (کسی از شما اعمال اهل بهشت را انجام میدهد تا اینکه بین او و بهشت جز ذراعی یا وجبی فاصله باقی نمی ماند، اما شقاوت دامنگیرش شده و در ردیف اهل دوزخ قرار می گیرد، و کسی عمل اهل آتش را انجام می دهد تا فاصله میان او و دوزخ جز ذراعی یا وجبی بیشتر نمی ماند، لکن سعادت بدوروی می آورد، و از زمره اهل نجات می گردد).

یکی از صالحین را پرسیدند که آیا خدا رادیده ای؟ گفت اگر اوران دیده بودم، چگونه بدو عشق می ورزیم؟ حال اگر کسی بپرسد چگونه خدارادیده است؟

میگویم هرگاه احساس اتکاء بخلق از دل بنده خارج شد و جزحرب خداو اعتماد به او، چیزی دیگری در قلبش باقی نماند، بخدانزدیک میشود، و وجود اورادردل خویش کامل احساس میکند، همانگونه که رسول اکرم(صلی الله علیه وسلم) در شب معراج عظمت ذات اقدس الهی را مشاهده نمود، و به همان سان که شخص به هنگام خواب آثار روحی خود را نظاره می کند، و در حال بیداری مشاهدات خویش را بید می آورد، بنده نیز هنگامی که قلبش از کدورت و آلودگیها پاک شد، شاهد کرامات و فیض و احسان و عنایت حق میشود. هرکس بندگی متحقق شد، و به شناخت و معرفت الله دست یافت، زبانش از چون و چرایی بسته میشود، دیگر نمیگوید: مرابنگر یامنگر، به من عطاکن یامنع نما، به تمامی وجود در ذات خدامستغرق و فانی میگردد، در اینمورد یکی از بزرگان(رحمت خدا بر او باد) گفته است: **(من بنده و عبد اویم، بنده رادرمقابل آقا و سرورش اختیاری نیست)**. حکایت کنند که: شخصی بنده ای را خرید، و آن غلام از اهل دین بود، ارباب بدو گفت، میخواهی چه نوع خوراکی بخوری؟ جواب داد، که تو عطا کنی، از او پرسید، چه نوع لباسی میخواهی بپوشانی؟، جواب داد: آنچه که تو بمن بپوشانی، باز سوال نمود که در کجای این خانه میخواهی ساکن شوی؟ گفت: آنجائیکه تودستور دهی، پرسید چه کاری رادوست داری انجام دهی؟ جواب داد، آنچه که تو مرا امر کنی، وقتی آن مرد این جوابها را شنید به گریه افتاد، و گفت ای کاش من نیز در پیشگاه خداین احساسی را که توداری، میداشتم، غلام گفت: ارباب! آیا بنده در برابر اربابش مگر اراده و اختیاری باید داشته باشد؟ پس از شنیدن این مطلب، آن مرد به غلام روی نمود و گفت، ترا بجهت رضای خدا آزاد کردم، و از تو میخواهم که نزد من بنمانی تا من خدمتگزار تو باشم.

هرکس خدای رابحقیقت شناخت، دیگر از خود اراده و اختیاری ندارد، و در مقابل خواست و اراده خداوند کاملاً تسلیم است. پس تو نیز در برابر خواست او به نسبت خود و غیر، چون و چرایی را رها کن. اما آگاه باش که، آحاد افراد از میان بنداگان خدا بدین مقام رسیده اند، از خلق بریده اند، و بخالق پیوسته اند، و با او انس گرفته اند، و همواره وردشان قرأت قرآن و قرانت کلام رسول گرامی(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) است، در نتیجه دارای قلب مأنوس بخدامیشوند، که هم خورامیشناسند و هم دیگران را، دیگر چیزی از آنان پنهان نمی ماند، و از بسیاری از رموز و مسائل پشت پرده آگاه میشوند. وای بر تو! عاقل باش، و با جهالت و نادانی مزاحم قوم(اولیاء الله) مشو. تو از کتاب خدا چیزی نیاموخته ای که با آن دیگران را آموزش دهی، این کاری است که نیازمند شناخت احکام ظاهری و باطنی است. و استغناء و بی نیازی از تمام تعینات و ظواهر زندگی. و باید که دوضرورت نیز توجه کنی، یکی اینکه: اگر جز تو کسی در شهر باقی نماند که عهد دار آموزش شود. آنگاه بضرورت با مردم سخن بگویی، دیگر اینکه: باید قلبت بدانچه که میگوئی مؤمن باشد. تابتوانی خلق را به شناخت خالق راهنمایی کنی.

وای بر تو! مدعی عرفانی و خویش را عارف مینمائی، ولی بدان که تو تیره و کدری، نشان صوفی صفای ظاهر و باطن است، نشان صوفی متابعت از کتاب و سنت است، هر اندازه صفایش فزونی یابد، از گرداب وجود خویش خارج می شود و در دریای بی انتهای ذات حق، بشنا میپردازد، و دیگر خوراصاحب اراده و اختیار نمیداند.

بدان که، پایه و اساس نیکبها، پیروی از نبی اکرم(صلی الله علیه وسلم) است، چه در قول و چه در فعل، و هرگاه دل مؤمن بواسطه اجرای سنت، صفا یافت، اوراد خواب می بیند، که اورا چیزی امر و از چیزی دیگر نهی می کند، در اینحال سراپای وجودش بقلب تبدیل می شود، و تمام هستی مادی خود را از دست می دهد، و به صفای بدور از هرگونه کدورتی بدل می شود، پوست و قشرهای ظاهری را رها می کند، و کال مغزو معنی می گردد، باقلب و باطن در حضور رسول اکرم(صلی الله علیه وسلم) حاضر میشود، دستش را در دست اومی بیند، که موجب جلای قلبش می گردد، و بالاخره این نبی اکرم(صلی الله علیه وسلم) است که مربی و آموزنده اومی شود.

برکندن کوهها نیاز به کلند های تیز و مجاهدت و کوشش زیاد دارد، و باید رنج و سختی زیادی را متحمل شد. پس برکندن حب دنیا و ریشه کن نمودن شهوات، همانند کنندن کوهها نیازمند کلند صبر و مجاهدت است.

در طلب آنچه که در دست تون نیست – و نباید در اختیارت باشد- مباش. خوشا بحال آنکه بدین شیوه عمل نماید، و در زمره مسلمین واقعی قرار گیرد. ای خوش بحال آنکه در روز قیامت در زمره مسلمین جای دارد، و از گرو کافران بدور است. ای خوش بحال آنکه در فضای قدس جنت مقیم است، و از جمله کافران اهل دوزخ نیست.

فروتن و متواضع باش، چه تواضع موجب رفعت مقام، و تکبر سبب خواری و خفت است. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ»- (کسی که برای رضای خداتواضع کرد، خدا او را رفعت مقام میدهد).

هر وقت یاد حق در دلی دوام داشت، بشناخت خداوند نائل میگردد، و به علم توحید میرسد، توکل پیدامیکند، و از غیر ذات خدا اعراض مینماید. دوام و استمرار ذکر موجب دوام و استمرار خیر دنیا و آخرت است. هرگاه شخص بصلاح آمد، دائما بیاد خداست، اگر چشمانش بظاهر در خوابست، قلبش بیدار و ذاکر است، و این صفت را از نبی اکرم (صلی الله علیه وسلم) به ارث میبرد. روایت می کنند که یکی از صلحا بعضی شبها خود را بخوابیدن مجبور می کرد، علت آنرا پرسیدند، گفت ، در اینحال قلبم به مشاهده حق مشغول است. اینچنین شخصی قطعاً در گفتارش صادق است، زیرا خواب صادقانه (محل) الهام خدائی است، و در حال خواب است که ایمانش بقدرت واقعی دست می یابد.

«ربنا آتنا فی الدنيا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار» آمین.